

عبرت و تربیت در قرآن و نهج البلاغه

محمد رضا قائمی مقدم*

۶۹

عبرت و تربیت در قرآن و نهج البلاغه

چکیده

از کارآمدترین روشهای تربیتی که در قرآن و سیره پیشوایان دینی آمده، روش عبرت است. عبرت حالتی است که در اثر برخورد با اموری ظاهری و مشهود، برای انسان پدید می‌آید و به معرفتی باطنی و غیر مشهود منتهی می‌شود. به این حالت، اگرچه روش نمی‌گویند ولی با توجه به عامل ایجادکننده آن، جنبه روشی پیدا می‌کند. تشابه زندگی انسانها و اقوام و ملل مختلف با یکدیگر، حساسگری و اندیشه‌ورزی و نیز تأثیرپذیری انسان، مبانی این روش را تشکیل می‌دهند؛ یعنی در اثر تعامل این ویژگیها با یکدیگر، حالت عبرت پدید می‌آید. دست‌یابی به بینش، بهره‌مندی از تجارب دیگران، مصونیت نسبی از خطا و در نهایت استفاده بهینه از باقیمانده عمر، از پیامدهای تربیتی و آثار عبرت است. از منابع عبرت، می‌توان به حوادث و تحولات تاریخی، سرگذشت اقوام و ملل، شگفتیهای خلقت، حیات و مرگ تمدنها، عظمت و انحطاط دولتها، تجربیات اولیه خود انسان و در یک کلام، دنیا و سنتهای حاکم بر آن اشاره کرد.

* عضو پژوهشکده حوزه و دانشگاه

عبرت واژه‌ای است که در قلمرو تربیت کاربرد گسترده‌ای دارد. همه ادیان الهی و مکاتب تربیتی، پیروان خود را به درس‌آموزی از سرگذشت پیشینیان و مقایسه موقعیت خود با آنان دعوت می‌کنند. اسلام نیز به طور گسترده مسلمانان را به سیر در آفاق و انفس، توأم با تفکر و اندیشه در سرگذشت دیگران فراخوانده است. شکی نیست که این فراخوانی به دلیل تأثیر چشمگیری است که بر عمل و رفتار انسان داشته است.

قرآن کریم هفت بار کلمه «عبرت» و اعتبار را به کار برده و اهل بصیرت را بر آن ترغیب کرده است:

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^۱

پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم.

قرآن در جای دیگر هدف از بیان داستانها و وقایع تاریخی را عبرت‌پذیری می‌داند:

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِيَ الْأَلْبَابِ^۲

در سرگذشت آنان درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

حضرت علی(ع) که خود قرآن ناطق است با اشاره به برنامه عبرت‌آموزی قرآن،

چنین می‌فرماید:

تَدَبَّرُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ وَ اعْتَبِرُوا بِهِ فَإِنَّهُ أبلغُ الْعِبَرِ^۳

در آیه‌های قرآن بیندیشید و به (وسیله) آن پندگیرید، زیرا که آیات قرآن

رساترین عبرتهاست.

درباره عبرت چندین سؤال مطرح است: ۱. عبرت چیست؟ ۲. آیا عبرت روش تربیتی است؟ ۳. در صورت روش بودن، روش خودتربیتی است یا دیگرتربیتی؟ ۴. حوزه کاربرد آن کجاست؟ ۵. رابطه آن با مبنا، هدف و اصل تربیتی چگونه است؟ ۶. نقش آن در تربیت چیست؟ ۷. منابع و شیوه‌های عبرت‌آموزی کدامند؟ ... همه اینها سؤالاتی است که این مقاله به نحوی درصدد پاسخگویی به آنهاست. نگارنده مدعی نیست که به این پرسشها پاسخی جامع و کافی داده است، بلکه آن را آغازی برای مباحث گسترده‌تر در این زمینه می‌داند. گفتنی است که این مقاله، با تکیه بر منابع اسلامی بویژه قرآن و نهج البلاغه تدوین شده است.

امید است محققان و دانش‌پژوهان تعلیم و تربیت و تشنگان معارف الهی، با الهام از قرآن و دیگر منابع غنی اسلامی، بیشتر از پیش بر کشف این حقایق فائق آیند و جان تشنه خود را از سرچشمه زلال معرفت سیراب سازند.

عبرت چیست؟

عبرت بر وزن فَعْلَه از ریشه «عَبَر» است که به معانی مختلفی چون: تفسیر کردن، سنجیدن، عبور کردن، تعجب کردن و غیره آمده است. وجه این معانی، انتقال از حالی به حالی دیگر است، چنانکه راغب اصفهانی در «مفردات» می‌گوید: «أَصْلُ الْعِبَرِ تَجَاوُزٌ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ».^۴ اگر نگوییم در تمام معانی، دست‌کم در بیشتر آنها نوعی جابجایی و انتقال قابل درک است. در عبرت و اعتبار نیز همین معنی مشاهده می‌شود، چراکه اهل لغت، این دو را به معنای پند و اندرز گرفتن^۵ ذکر کرده‌اند، و در پند و اندرز، انسان از نقل یک سخن و یا جریان تاریخی به معنایی ماورای آن منتقل می‌شود و در اثر آن، حالتی خاضعانه و خاشعانه در برابر حق، برای او پدید می‌آید.

راغب، عبرت را چنین معنا می‌کند:

الْإِعْتِبَارُ وَالْعِبْرَةُ [هِيَ] الْحَالَةُ الَّتِي يَتَوَصَّلُ بِهَا مِنْ مَعْرِفَةِ الْمُشَاهِدِ إِلَى مَا لَيْسَ بِمُشَاهِدٍ.^۶

عبرت حالتی است که در آن معرفت ظاهری و محسوس، سبب درک معرفت باطنی و غیرمحسوس می‌گردد و انسان از امور مشهود به امور نامشهود منتقل می‌شود.

روشن است که هرگونه انتقال و عبور از ظاهر به باطن و از سطح به عمق را نمی‌توان عبرت نامید، بلکه این انتقال و عبور دارای نکات و قیود خاصی است که در پی می‌آید: نکته اول اینکه بین ظاهر و باطن، نباید رابطه‌ای اعتباری و قراردادی و یا التزامی وجود داشته باشد. مثلاً اگر از شنیدن صدای زنگ، شنونده به باطن آن یعنی وجود فردی در پشت در، پی برد و با دیدن یک علامت خاص، بیننده به یک پیام قراردادی منتقل شود، آن را عبرت نمی‌گویند، زیرا اولی دلالت التزامیه دارد و دومی، انتقال از طریق قرارداد قبلی صورت می‌گیرد.

نکته دوم اینکه باطن و عمقی که فرد به آن منتقل می‌شود، باید بار ارزشی و اخلاقی داشته باشد و این امر زمانی ممکن است که انسان زندگی خود را به نوعی با امور ظاهری مشهود، مشابه و همانند ببیند و وقوع همان سرنوشت را برای آینده خویش محتمل بداند. به عبارت دیگر، انتقال از ظاهر، با یک سلسله اطلاعات خشک و یا مطالب علمی صرف نمی‌تواند عبرت باشد، بلکه آنچه حاضر می‌شود باید قابلیت تأثیرگذاری در رفتار اخلاقی و خودسازی فرد داشته باشد.

نکته سوم اینکه نقش تأمل و تفکر در این انتقال بسیار مهم است و شاید بتوان گفت،

بدون این عنصر، تحقق این حالت امکان‌پذیر نیست، زیرا در این زمینه، انسان به مشاهده و یا شنیدن امور و پدیده‌ها می‌پردازد و اگر به همین شنیدن اکتفا کند، چنین حالتی در او پدید نمی‌آید. اما اگر در شنیده‌ها و دیده‌های خود بیندیشد و سپس پدیده‌های مشابه را در زمان خود شناسایی کند، و آنگاه به موازنه و مقایسه آنها با یکدیگر بپردازد و در یک تجزیه و تحلیل عقلی، روابط بین آنها را کشف کند، به نتیجه‌ای مطلوب و منطقی دست می‌یابد و این نتیجه همان حالتی است که می‌توان آن را عبرت نامید. در جریان عبرت، انسان تحت تأثیر امری قرار می‌گیرد و قلبش به آن متمایل و خاشع می‌گردد و در نتیجه معرفت و شناخت جدیدی حاصل می‌شود و به دنبال آن، سلوک و رفتاری متناسب با آن، در فرد به وجود می‌آید.

آیا عبرت یک روش تربیتی است؟

از آنچه گذشت معلوم می‌شود عبرت به خودی خود یک روش نیست. بلکه حالتی است که در اثر برخورد با اموری به انسان دست می‌دهد. خود این حالت یک پیامد بسیار شیرین تربیتی است. لکن با توجه به عامل ایجادکننده این حالت، می‌توان آن را روش نامید. حال در پاسخ به این سؤال که چه عاملی این حالت را در فرد به وجود می‌آورد، باید گفت دو عامل: ۱. گاهی خود فرد با خواندن جریانات تاریخی یا دیدن طبیعت و آثار به جای مانده از گذشتگان به این حالت می‌رسد که در این صورت عبرت یک روش خودتربیتی می‌شود که می‌توان آن را روش «عبرت‌گیری» یا «عبرت‌پذیری» نامید. چرا که خود فرد زمینه را برای تأثیرپذیری فراهم کرده است.

۲. گاهی دیگران زمینه‌ها و مقدمات بوجود آمدن چنان حالتی را برای فرد فراهم می‌کنند. مثلاً مربی تربیتی با قصد عبرت‌آموزی، تربیت‌آموزان خود را به دیدن برج و باروها، کاخهای سلطنتی، مقابر و زیارتگاهها ببرد که در این صورت یک روش دیگر تربیتی است و می‌توان آن را روش «عبرت‌دهی» یا «عبرت‌آموزی» نام نهاد. در این روش، کار مربی نشان دادن آیات و نشانه‌هاست و این فراگیرنده است که باید از لابلای پدیده‌ها که آیات الهی هستند، عبور کرده به اعماق آنها دست یابد، چرا که آیات، رموزی هستند که همواره به چیزی فراتر از ظاهر خود دلالت دارند. در این روش کشف این رمزها به عهده خود فراگیرنده است.

امیرالمؤمنین(ع) در تربیت فرزند خود از همین روش استفاده کرده و در نامه‌ای به امام حسن(ع) می‌فرماید:

... يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَ زَوْالِهَا وَ إِنْتِقَالِهَا، وَ أَنْبَأْتُكَ عَنِ
الْآخِرَةِ وَ مَا أُعِدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَ ضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَ تَحْذُو
عَلَيْهَا.^۷

پسر عزیزم! من تو را از دنیا و تحولات گوناگونش و نابودی و دست به
دست گردیدنش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای انسانها در آنجا فراهم
است اطلاع دادم و برای تو از هر دو مثال زدَم تا به آن پندپذیری و
براساس آن در زندگی گام برداری.

در این عبارت، حضرت متذکر می‌شوند که من اخبار را برای تو گفتم، علامات و
نشانه‌ها را بیان کردم و راه را نشان دادم و تو خود باید پند بگیری و مسیر زندگی را
براساس آن بپیمایی. بنابراین عبرت‌آموزی به معنای اخیر یک روش دیگر تربیتی است و
اگر در مباحث آتی از آن با عنوان روش یاد می‌شود، به همین لحاظ است.

مبانی عبرت

برای پاسخ به این سؤال که اصولاً چه ویژگی‌هایی در زندگی انسان وجود دارد که باعث
پدید آمدن حالت عبرت‌گیری می‌شود، باید گفت:

اولاً، تشابه و برخورداری از وجوه مشترک امری است که در تمامی اصناف
موجودات این جهان به چشم می‌خورد. انسان نیز به لحاظ فردی و اجتماعی از این
قاعده مستثنی نیست. مثلاً انسان به لحاظ فردی، هم با گذشته خود و هم با افراد دیگر،
شباهتها و مشترکاتی دارد. همان‌گونه که ملتها و جامعه‌ها نیز با گذشته خود و با اقوام و
ملتهای دیگر شباهتها و مشترکات فراوانی دارند.

ثانیاً، انسان موجودی حسابگر و اندیشه‌ورز است و از این ویژگی برای رشد و تکامل
خود استفاده می‌کند. او همواره به مقایسه امور با یکدیگر می‌پردازد. شباهتها و تفاوتها را
مشخص کرده به تجزیه و تحلیل و تبیین آنها می‌پردازد.

ثالثاً، انسان موجودی تأثیرپذیر است. او همواره با محیط اطراف خود در تعامل
است، حوادثی که در اطراف او اتفاق می‌افتد، صحنه‌هایی که از پیش چشم او می‌گذرد،
قضایا و جریانات تاریخی که به گوش او می‌رسد و... همه و همه، وی را تحت تأثیر قرار
می‌دهد.

این سه ویژگی، مبنای عبرت را تشکیل می‌دهند و عبرت در اثر تعامل این سه
خصوصیت حاصل می‌شود. توضیح اینکه وجود شباهتها و وجوه مشترک در زندگی

انسان او را به کندوکاو و بررسی امور وادار می‌کند. او زندگی کنونی خود را با گذشته خویش و نیز با افراد دیگر مقایسه می‌کند، رفتارها و پیامدها را بررسی کرده به تجزیه و تحلیل و کشف روابط و علل آنها می‌پردازد. در این بررسی به نقاط ضعف و قوت خویش در گذشته و حال پی می‌برد و آنگاه تحت تأثیر عوامل مثبت و منفی آن قرار می‌گیرد. او در این تجزیه و تحلیل درونی، به یک جمع‌بندی و قاعده کلی دست می‌یابد که عبارت است از اینکه: «اگر همان اسباب و علل در زندگی کنونی من باشد من هم به همان سرنوشت گرفتار می‌شوم» و این همان عبرت است. از این رو تصمیم می‌گیرد تا از تجارب گذشته خود و نیز دیگران در جهت اصلاح و رشد آینده خود در جهات مختلف استفاده کند.

اصل مهمی که بر این روش حاکم است، اصل تعقل و تفکر است. چرا که بدون این اصل، شنیدن حوادث تاریخی و دیدن آثار گذشتگان، معنا و محتوایی به دنبال ندارد، بلکه آثار بی‌روحی است که بی‌هدف از برابر انسان می‌گذرد، بدون آنکه معنایی را در ذهن پدید آورد.

اگر این احساس ظاهری، با تأمل و اندیشه درونی همراه گردد، اعتبار و بینش را به دنبال خواهد داشت و مصداق این کلام علی(ع) خواهد شد که:

تَفَكُّرٌ كَمَا يُفِيدُكَ الْإِسْتِبْصَارَ وَ يَكْسِبُكَ الْإِعْتِبَارَ.^۸

فکر کردن به تو، بینایی و عبرت گرفتن می‌بخشد.

بنابراین، در سایه تفکر و اندیشه، محسوسات معنا پیدا می‌کند و حالتی در انسان پدید می‌آید که در آن از ظواهر عبور می‌کند و به معانی بلند و کشف حقایق دست می‌یابد و در واقع به نوعی بصیرت می‌رسد. این بصیرت، ارزشها و ضدارزشها را برایش معلوم می‌کند و راهنمای عمل و رفتار بیرونی او می‌گردد.

حوزه کاربرد این روش

قلمرو کاربرد این روش، همه دورانهای زندگی انسان بجز کودکی است.^۹ چرا که درک عبرتها، نیازمند عقلی سلیم، چشمی بینا، دلی بیدار و در یک کلام قدرت شناختی بالاست.^{۱۰} و انسان هر چه از نظر سنی بالاتر می‌رود، معمولاً دامنه شناخت او گسترده‌تر و از خصوصیات فوق بیشتر برخوردار می‌گردد. از این رو، به کارگیری این روش در هر یک از مراحل رشد، قواعد و خصوصیات دارد که به‌طور اختصار به آنها اشاره می‌شود:

۱. در اواخر مرحله کودکی، رشد شناختی کودک ضعیف است. در مورد هر شیئی یا

موقعیتی فکر او بیشتر به اجزاء متوجه است، اما نمی‌تواند این اجزاء را به صورت کل آن دریافت کند، از این رو برای عبرت‌دهی به کودک، هم باید تک تک اجزاء یک جریان عبرت‌آموز را به کودک نشان داد و هم باید رابطه اجزاء با یکدیگر و نیز حصول نتیجه را برای وی توضیح داد، مثلاً برای اینکه کودک از حادثه‌ای عبرت بگیرد و از ارتکاب کار خلافی که دیگری انجام داده - و این حادثه ناخوشایند را برای او حاصل نموده است - دوری جوید، می‌توان، نتیجه نامطلوبی که از کار فرد خطاکار به دست می‌آید در معرض دید وی قرار داد و سپس رابطه آن نتیجه نامطلوب را با کار خطا مشخص کرد و آنگاه نتیجه‌گیری کرد که اگر تو هم چنین خطایی را انجام دهی، مثل آن فرد باید منتظر چنین پیامد نامطلوبی باشی.

۲. در هفت سال دوم و مرحله دبستانی، در رشد فکری کودک تغییر و تحول چشمگیری پیدا می‌شود و منطق او به مسائل عینی گرایش پیدا می‌کند. کودک در این مرحله به دستکاری علائم و نشانه‌ها می‌پردازد. ارتباط بین اجزاء را می‌سنجد و از این طریق، وضعیت پدیده‌های گوناگون را تبیین و از آنها نتیجه‌گیری می‌کند. برای عبرت‌آموختن به چنین فردی باید اجزاء عینی یک جریان را در معرض دید وی قرار داد، به ارتباط بین اجزاء، اشاره مختصری کرد و نتیجه‌گیری را به خود وی واگذار نمود. مثلاً در همان مثال قبل اگر کودک از کار خطا و نیز به دنبال آن از نتیجه آن و ارتباط بین آن دو خبردار شود، خودش نتیجه می‌گیرد که: «اگر من هم چنین خطایی را انجام دهم. مثل او باید منتظر چنین پیامد نامطلوبی باشم».

۳. در مرحله نوجوانی که همزمان با بلوغ شرعی است، رشد شناختی و ادراکی نوجوان اوج می‌گیرد و از واقعیات عینی و محسوس، به امور انتزاعی و ذهنی منتقل می‌شود. نوجوان می‌تواند به تهیه و تنظیم فرضیه‌های ذهنی بپردازد. و هر مسأله‌ای را به صورت اصولی و منطقی آن بررسی کند. او می‌تواند مسائل مجرد و انتزاعی را تجزیه و تحلیل نماید و به نتایجی منطقی دست یابد. چنین فردی، برای عبرت گرفتن از حوادث، کافی است که از پیش درآمد فوق خبردار شود. آنگاه به تجزیه و تحلیل، کشف روابط و علل و در نهایت نتیجه‌گیری آن بپردازد و آن را به عنوان تجربه‌ای در کنار تجارب زندگی خویش ثبت کند.^{۱۱}

از این دوره به بعد، هر چه سن بالاتر رود و به مراحل سنی بالاتری برسد، بر تجارب او افزوده می‌شود و همین تجارب، او را ورزیده و کارآزموده‌تر می‌کند. به طوری که با دیدن یا شنیدن بسیاری از امور، به درک حقایق بسیاری در ورای آنها نائل می‌گردد.

از آنچه گذشت، معلوم می‌شود که گستره به‌کارگیری روش عبرت، در مراحل اولیه زندگی تربیت‌آموز، کمتر است. چرا که دایره درک کودک کمتر است، و هر چه بر سن کودک افزوده می‌شود و کودک به مراحل بالاتری می‌رسد، دامنه کاربرد این روش، گسترده‌تر می‌گردد.

پیامدهای تربیتی عبرت

تأکید نسبتاً فراوان قرآن و روایات بر سیر و سفر و خواندن سرگذشت اقوام و ملل و گرفتن عبرت از آنها، به دلیل آثار تربیتی فراوانی است که این مسأله به دنبال دارد. در این بخش به پاره‌ای از این آثار اشاره می‌شود.

۱. عبرت، کلید بصیرت

یکی از مهم‌ترین مقاصد تربیت آن است که انسان به درجه‌ای از درک و بصیرت برسد که بتواند از ظواهر امور بگذرد و به باطن آنها بنگرد. از محسوسات و مشهودات عبور کند و به معقولات برسد، و قدرتی فراگیر برای سنجش و اندازه‌گیری، تجزیه و تحلیل، حل و فصل امور و انتخاب و تصمیم‌گیری در ابعاد مختلف زندگی به دست آورد. عبرت راهی است که می‌تواند انسان را به این مقصد تربیتی برساند و شاید مهم‌ترین اثر تربیتی عبرت، همین باشد. امیرالمؤمنین(ع) در کلام خود بر این اثر عبرت تصریح کرده چنین می‌فرماید:

مَنْ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنْ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَ مَنْ فَهَمَّ عَلِمَ.^{۱۲}

کسی که عبرت آموزد، آگاهی یابد و کسی که آگاهی یابد، می‌فهمد و آنکه بفهمد، دانش آموخته است.

و در جای دیگر می‌فرمایند:

رَجِمَ اللَّهُ أُمَّرِيَّ تَفَكَّرَ فَأَعْتَبَرَ وَ اعْتَبَرَ فَأَبْصَرَ...^{۱۳}

خدا رحمت کند کسی را که بیندیشد و سپس پند پذیرد، و اندرز گیرد و سپس بینا گردد....

نتیجه به دست آمده از این دو کلام این است که تفکر زمینه‌ساز عبرت است و عبرت زمینه بصیرت را فراهم می‌آورد. آن حضرت در سخنی دیگر انسان بصیر را چنین توصیف می‌کند:

إِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ، وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ، وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ...^{۱۴}

همانا بینا کسی است که (به درستی) بشنود و سپس (در آن) بیاندیشد، و (به درستی) بنگرد و بینا گردد و از عبرتها پند گیرد....

یعنی زمانی انسان به بینش و بصیرت می‌رسد که به شنیدن اکتفا نکند، بلکه در شنیده‌ها، اندیشه نماید و با دقت به امور بنگرد. نتیجه این اندیشه و دقت نظر همان عبرتی است که در تصمیم‌گیری‌ها و رفتار انسان موثر خواهد بود. به عبارت دیگر به نظر امام(ع)، مراحل ایجاد بینش عبارت است از: ۱. احساس ظاهری (به کمک چشم و گوش) ۲. تفکر و تیزبینی (اندیشه) ۳. عبرت‌گیری. به هر حال شیرین‌ترین ثمره عبرت‌آموزی، بینش است که خود آثار مطلوب دیگری را نیز به دنبال خواهد داشت.

۲. عبرت، انتقال تجارب

مرور بر آثار و تاریخ پیشینیان، فایده دیگری نیز به دنبال دارد و آن کسب تجارب است. انسانها در طول زندگی سعی می‌کنند هر امری را یک بار تجربه کنند و یک خطا را چند بار مرتکب نشوند، علاوه بر این خرمندان تلاش می‌کنند که حتی خطایی را که دیگران تجربه کرده‌اند، مرتکب نشوند و در واقع سعی دارند از تجارب دیگران استفاده کنند، چرا که از عاقل چیزی غیر از این انتظار نیست:

إِنَّمَا الْعَاقِلُ مَنْ وَ عَظَّتْهُ التَّجَارِبُ.^{۱۵}

همانا عاقل کسی است که تجربه‌ها او را پند دهند.

مادام که انسان در غرور خویش گرفتار است و سر در لاک خود دارد، از رویدادهایی که برای دیگران رخ می‌دهد، پند نمی‌گیرد و خطاهای تجربه شده دیگران را تکرار می‌کند. بدین سبب، باید تربیت‌آموزان را بر آثار به‌جای مانده از گذشتگان عبور داد تا با عبرت از سرنوشت آنها، تجارب آنان را پلی برای رشد و شکوفایی خود قرار دهند. کسی که تجارب دیگران را بر تجارب خویش می‌افزاید، عمری به درازای عمر آنها دارد. امیرالمؤمنین در وصیتی به فرزند خود امام مجتبی(ع) چنین می‌فرماید:

أَيُّ بَنِيَّ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرُ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلَاهُمْ إِلَى آخِرِهِمْ. فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَحِيلَهُ وَ تَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ وَ صَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ...^{۱۶}

پسرم، اگرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیسته‌اند عمر

نکردم، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گویا در اثر آنچه از تاریخ آنان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام. پس من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک آن بازشناختم و سود و زیانش را دانستم، از میان تمام آنها، قسمت‌های مهم و برگزیده را برایت خلاصه کردم و از بین همه آنها زیبایی‌ها را برایت انتخاب نمودم و ناشناخته‌های آن را از تو دور کردم.

براساس این فرمایش حضرت علی(ع) تجربه اندوزی از سرگذشت دیگران، بهره‌مندی از حاصل عمر آنهاست. گویا انسان عمری به دارازی عمر همه آنها داشته است، با این تفاوت که خطاهای آنان را مرتکب نشده است. نکته دیگری که در سخن حضرت مشهود است وظیفه‌ای است که امام(ع) برای مربی ترسیم می‌کند. وظیفه مربی این است که تجربیات خود و دیگران را جمع‌آوری، تلخیص و تنقیح کند و به‌طور صریح و روشن و دسته‌بندی شده در اختیار فراگیرنده خویش قرار دهد.

۳. عبرت و بازداری از خطا

از فوائد و آثار تربیتی عبرت، می‌توان به هدایت‌گری آن اشاره کرد، عبرتها همواره انسان را به سوی رشد و کمال و راه درست هدایت می‌کنند و چراغهایی هستند که مسیر صحیح زندگی را نشان می‌دهند:

أَلَا عِبْتَارٌ يَقُودُ إِلَى الرَّشْدِ. ۱۷

عبرت گرفتن انسان را به سوی راه صواب و درست می‌کشاند.

ثمره این هدایت‌گری نیز، دوری از خطاست:

أَلَا عِبْتَارٌ يُثْمِرُ الْعِصْمَةَ. ۱۸

میوه عبرت گرفتن، نگاهداری است.

و این بدان سبب است که در جریان عبرت، انسان با تجارب دیگران آشنا می‌شود و رابطه بین سیر و سلوک انسانها با پیامدهای آن را احساس می‌کند و اگر موقعیتی مشابه آنها داشته باشد، از سرنوشت آنها درس می‌گیرد و به طریق دیگری عمل می‌نماید؛ طریقی که آن پیامدهای سوء را در پی نداشته باشد. امیرالمؤمنین(ع) در این خصوص می‌فرماید:

إِنَّ مَنْ صَرَّحَتْ لَهُ الْعِبْرَةُ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْمَثَلَاتِ، حَجَزَتْهُ التَّقْوَى، عَنْ تَقْحُمِ الشُّبُهَاتِ. ۱۹

کسی که از اعمال و کردار گذشتگان و عواقب سوء آنها عبرت گیرد، تقوا
وی را از فرو رفتن در آن گونه بدبختیها بازمی‌دارد.
نکته قابل توجه اینکه هر چه دامنه عبرت‌گیری انسان وسیعتر باشد، دایره ارتکاب
خطا کمتر خواهد بود:

مَنْ كَثَرَ اعْتِبَارُهُ قَلَّ عَثَارُهُ. ۲۰

هرکس عبرت گرفتن او بسیار باشد، لغزش او کم خواهد شد.
چرا که فزونی عبرتها، ابهام را از چهره امور می‌زداید، شبهات را از بین می‌برد،
صراحت خاصی به مسائل می‌بخشد و آنها را شفاف می‌کند.

۴. عبرت چراغ راه آینده

حفظ و گرامی داشت باقیمانده عمر انسان، و استفاده بهینه از آن نیز از نتایجی است که در
سایه عبرت از گذشته تحقق می‌یابد. عبرت چراغی فراروی آینده است و فردای بهتر و
درخشان در گرو عبرت از گذشته است:

وَلَوْ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ. ۲۱

اگر از آنچه گذشته است عبرت بگیری، آنچه را که باقی است حفظ
خواهی کرد.

زیرا تاریخ در حال تکرار است، همواره قومی می‌روند و قومی دیگر جایگزین
می‌شوند. اختلاف حوادث و رویدادهای تاریخی، در جزئیات آنهاست، اما در کلیات
شبهه یکدیگرند و اسباب و علل آنها هم مثل هم است. انسان عاقل و عبرت‌گیر می‌تواند
با موازنه و مقایسه این پدیده‌ها و بررسی علل و اسباب آنها، پیامدها و نتایج آنها را
پیش‌بینی کند و تصمیم درست و متناسب را در هر مورد اتخاذ نماید. امیرالمؤمنین (ع) در
نامه خود به حارث همدانی به این نکته اشاره دارند:

وَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا، فَإِنَّ بَعْضَهَا يَشْبَهُ بَعْضًا وَآخِرُهَا
لَا حَقَّ بِأَوْلِيَّهَا وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ. ۲۲

از (حوادث) گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت گیر، چرا که بعضی از آن
(حوادث) شبیه بعضی دیگر است. و پایانش به ابتدای آن می‌پیوندد و
(در هر حال) تمام آن گذرا و ناپایدار است.

با دقت در پیامدهای فوق، می‌توان دریافت که همگی در ارتباط با هم و در جهت
تحقق یک هدف، یعنی سعادت انسان هستند، زیرا بصیرتی که در جریان عبرت‌آموزی

نصیب انسان می‌گردد، باعث می‌شود تا از تجارب دیگران بهره بگیرد. انتقال این تجارب، می‌تواند انسان را از بیشتر خطاها بازدارد و چراغی فراروی وی قرار دهد تا آینده‌ای درخشان و سعادت‌مند برای او به ارمغان آورد.

منابع عبرت و شیوه‌های عبرت‌آموزی

عبرتها به وسعت دنیا گسترده است. هر پدیده، آیه‌ای از آیات الهی است و پیامی دربردارد. هر کس دیده‌ای عبرت بین داشته باشد، می‌تواند از لابلای پدیده‌ها، پیامها را دریابد. برای آگاهی و بیداری انسان هشدارها داده شده است و عبرتها بی‌پرده و آشکار رخ نموده‌اند. به فرموده امیرالمؤمنین (ع)، اگر انسان چشم باز کند و ببیند، و سایل بینایی او فراهم است، و اگر گوش شنوا داشته باشد، سخنان حق گفته شده است و اگر اهل هدایت باشد، و سایل هدایت فراهم است:

وَلَقَدْ بَصَّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ، وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ، وَ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ، وَ بِحَقِّ
أَقُولُ لَكُمْ: لَقَدْ جَاهَرْتُمْ كُمْ الْعِبْرَ وَ زَجَرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ.^{۲۳}

آن حقایق را به شما نیز نشان دادند، ولی دیدن نخواستید و به گوش شما رسانیدند، ولی شنیدن نخواستید، شما را راه نمودند، ولی ره یافتن نخواستید، برآستی می‌گویم که عبرتها و اندرزها بر شما آشکار بود و از آنچه می‌باید دوری جوید شما را منع کردند.

ولی افسوس که از این همه منابع عبرت‌آموز، اندکی از مردم پند می‌گیرند و بخش عظیمی از مردم چشم عبرت‌بین ندارند و همچنان در شهوات نفس و غفلتها گرفتارند:

مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَ أَقَلَّ الْإِعْتِبَارَ.^{۲۴}

عبرتها چه بسیارند و عبرت‌گیر چه کم!

در این بخش به مهمترین منابع و شیوه‌های عبرت‌آموزی اشاره می‌کنیم. و پیش از آن، ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که منابع عبرت و شیوه‌های عبرت‌آموزی، دو مبحث جداگانه است و هر کدام بحث مستقلی دارد، ولی با توجه به این‌که این دو مبحث بسیار به هم نزدیک هستند و شناخت هر منبع، اتخاذ روشی را به دنبال دارد، این دو را در یک مبحث ذکر می‌کنیم:

الف. دنیا، سرای عبرت

یک نگاه عمومی به دنیا و ویژگیها و سنتهای حاکم بر آن، جدای از وقایع تاریخی،

پندهای فراوانی به انسان می‌دهد. قوانینی بر دنیا حاکم است که هر یک می‌تواند درس عبرتی برای انسان باشد. شناخت دنیا و آشنایی با خصوصیات آن، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در سلوک و رفتار فراگیرنده می‌گذارد. شاید امیر المؤمنین (ع)، تنها کسی باشد که به طور جامع به توصیف ابعاد و ویژگیهای مختلف دنیا پرداخته و به قصد تأثیرگذاری و عبرت‌دهی از آن سخن گفته است، تعابیر، تشبیهات و تمثیلات گوناگونی که در باب دنیا، در کلام علی (ع) وجود دارد، همه حاکی از همین مطلب است.

تعابیری چون: «الدُّنْيَا دَارٌ مُّبْتَلَىٰ لَهَا الْفَنَاءُ...»^{۲۵}، «الدُّنْيَا دَارٌ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغَيْرٍ وَغَيْرٍ...»^{۲۶}، «[الدُّنْيَا] دَارٌ حَرْبٍ وَ سَلْبٍ وَ نَهْبٍ وَ عَطْبٍ...»^{۲۷}، «إِنَّهَا دَارٌ شُحُوصٍ وَ مَحَلَّةٌ تُنْغِصُ...»^{۲۸}، «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ...»^{۲۹}، «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ...»^{۳۰}، و صدها تعبیر دیگر، همه درصددِ دادن شناختِ عبرت‌آموز به انسانهاست. چنانچه گذشت، خود حضرت، پس از توصیه‌های فراوان در ابعاد گوناگون به فرزندش امام مجتبی (ع)، هدف خود را از این همه سفارش چنین بیان می‌فرماید:

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَ حَالِهَا، وَ زَوَالِهَا وَ انْتِقَالَهَا وَ أَنْبَأْتُكَ عَنِ
الْآخِرَةِ وَ مَا أَعَدَّ لِأَهْلِهَا فِيهَا وَ ضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَ تَحْذُو
عَلَيْهَا. ۳۱

پسر عزیزم! من تو را از دنیا و تحولات گوناگونش و نابودی و دست به دست گردیدنش آگاه کردم و از آخرت و آنچه برای انسانها در آنجا فراهم است اطلاع دادم و برای تو از هر دو مثال زدَم تا به آن پندپذیری و براساس آن در زندگی گام برداری.

طبق این کلام، دادن این شناخت در مورد دنیا و آخرت به این دلیل است که فراگیرنده از آن عبرت بگیرد و مسیر زندگی را بر آن اساس پایه‌گذاری کند. بنابراین یکی از شیوه‌های عبرت‌آموزی، توصیف دنیا و بیان ویژگیها و سنتهای رایج آن برای فراگیرنده است.

ب. تاریخ، مدرسه عبرت‌آموزی

تاریخ و حوادث مختلف آن، از ابتدای آفرینش تا کنون، از مهمترین و اصلی‌ترین منابع عبرت‌آموزی است که در منابع اسلامی به صورت گسترده‌ای به آن اشاره شده است. بخش عظیمی از آیات قرآن، ذکر مباحث تاریخی در قالب داستان، قصه و خاطره تاریخی است و همه اینها با هدف پندآموزی و عبرت‌دهی به مخاطبان صورت گرفته

است. زیرا غالباً پس از ذکر هر قصه یا جریان تاریخی، به این هدف اشاره شده است. مثلاً، پس از ذکر داستان حضرت یوسف(ع)، به عنوان نتیجه تربیتی آن، چنین می‌فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ، مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.»^{۳۲}

در سرگذشت آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه بود! اینها داستان دروغین نبود؛ بلکه وحی آسمانی است، و هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتاب آسمانی پیشین) قرار دارد، و شرح هر چیزی (که پایه سعادت انسان است)؛ و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند!

در این آیه شریفه به چند مطلب اشاره شده است:

۱. غرض از ذکر این داستان، عبرتها و پندهایی است که در آن نهفته است. داستان فوق آینه‌ای است که می‌توان در آن عوامل پیروزی و شکست، کامیابی و ناکامی، خوشبختی و بدبختی، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه در زندگی انسان ارزشمند و یا بی‌ارزش است، را دید، آینه‌ای که عصاره تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن به چشم می‌خورد و مشاهده آن، عمر کوتاه مدت هر انسانی را به اندازه عمر تمام بشریت طولانی می‌کند.

۲. داستان فوق بیان واقعیتهاست و از آمیختگی با دروغ و افتراء منزه است.

۳. تنها صاحبان عقل و اندیشه هستند که توانایی مشاهده این نقوش عبرت را بر صفحه این آینه عجب دارند.

۴. هر آنچه انسان به آن نیاز دارد و در سعادت و تکامل او دخیل است، در این آیات آمده است و به همین دلیل، مایه هدایت و رحمت برای همه کسانی است که ایمان می‌آورند.^{۳۳}

نمونه این نوع نتیجه‌گیری در جای جای قرآن کریم به چشم می‌خورد. امیرالمؤمنین(ع) نیز در نهج البلاغه، بخش عظیمی از تلاش خود را به بیان عبرتهای تاریخی اختصاص داده است. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌شود:

- وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً. أَيْسَ الْعَمَلِ الْقَةُ وَ ابْنَاءَ الْعَمَلِ الْقَةُ، أَيْسَ الْفِرَاعِنَةُ وَ ابْنَاءَ الْفِرَاعِنَةُ.^{۳۴}

همانا در قرنهای گذشته برای شما عبرتی است، عمالقه (پادشاهان حجاز

و یمن) و فرزندان‌شان کجا رفتند؟ فرعون‌ها و فرزندان‌شان کجایند؟
وَاعْتَبِرُوا بِمَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ مَصَارِعِ الْقُرُونِ قَبْلَكُمْ، قَدْ تَزَايَلَتْ أَوْ صَالَتْهُمْ،
وَزَالَتْ أَبْصَارُهُمْ وَأَسْمَاعُهُمْ، وَذَهَبَ شَرَفُهُمْ وَعِزُّهُمْ. ۳۵

- و از آنچه برگذشتگان شما رفت عبرت بگیرید که چگونه بندگان اعضا
بدنشان از هم گسست، چشم و گوششان نابود شد و شرف و شکوهشان
از خاطر‌ها محو گردید.

- فَاعْتَبِرُوا بِمَا أَصَابَ الْأُمَّةَ الْمُسْتَكْبِرِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنْ بَأْسِ اللَّهِ وَصَوْلَاتِهِ
وَوَقَائِعِهِ وَمَثَلَاتِهِ. ۳۶

از آنچه از عذاب و صولت خدا و وقایع و عقوبت‌های او به امت‌های مستکبر
پیش از شما رسید پند بگیرید.

- وَاحْذَرُوا مَا نُزِّلَ بِالْأُمَّةِ قَبْلَكُمْ مِنَ الْمَثَلَاتِ بِسُوءِ الْأَفْعَالِ ۳۷....

از کیفرهایی که در اثر کردار بد و کارهای ناپسند بر امت‌های پیشین واقع
شده برحذر باشید.

- فَاعْتَبِرُوا بِحَالِ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ وَبَنِي إِسْحَاقَ وَبَنِي يَعْقُوبَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. ۳۸

از حال فرزندان اسماعیل، فرزندان اسحاق و فرزندان یعقوب عبرت
گیرید.

امام (ع) با بیان سرگذشت اقوام و ملل گذشته و توصیف زندگی و مرگ آنها، مردم را
به عبرت‌گیری از سرانجام نیک و بد آنها فرامی‌خواند. مریبان نیز می‌توانند در تربیت
متریبان خود، از همین روش بهره بگیرند و با بیان تاریخ و حوادث تلخ و شیرین آن،
درس زندگی به آنها بیاموزند. بررسی این سرگذشتها، متریبان را با مباحثی آشنا خواهند
ساخت که در پرتو آن به نکاتی دست خواهند یافت که در سیر و سلوک آنها، تأثیر عمیقی
می‌گذارد. نکاتی مانند:

۱. خداوند مفسدان را به سبب فساد و ظلمشان هلاک می‌کند.

۲. تأخیر توبه و ندامت تا زمان نزول بلا سودی به حال انسان ندارد.

۳. خداوند بندگان مؤمنش را یاری می‌دهد و در دل دشمنان آنها رعب و وحشت
ایجاد می‌کند.

۴. خداوند فتنه‌ها و توطئه‌های منافقین و بدخواهان را خنثی می‌کند.

۵. تغییر سرنوشت انسانها، به خواست و رفتار خود آنها بستگی دارد.

و دهها نکات تربیتی دیگر که همگی درسها و عبرتهایی هستند که تربیت‌آموزان

خردمند می‌توانند به آنها دست یابند و آنها را در زندگی خود به کار بندند. برای سهولت دستیابی این افراد به این نتایج گرانبها، بهتر است مریی قبل از بیان تاریخ، سؤالاتی در همین زمینه طرح کند و اذهان آنان را آماده سازد. او به هنگام بیان تاریخ، با طرح سؤالاتی دیگر، به تجزیه و تحلیل آن بپردازد و نکات ارزشی و یا ضد ارزشی داستان را با کمک آنها مشخص کند و در پایان، موقعیت کنونی تربیت‌آموزان را با آن پیش‌آمدها تطبیق دهد و عبرتها و درسهای آن را بیان کند.^{۳۹} البته گاهی هم بهتر است نتیجه‌گیری را به خود آنان واگذار نماید.

نکته قابل توجه اینکه به موازات مطالعه تاریخ، با سیر و سفر در آفاق و انفس نیز، می‌توان به همان نتایج دست یافت. به عبارتی دیگر، بیان تاریخ و سیر و سفر در روی زمین، دو روی یک سکه‌اند که یکی از طریق حس شنوایی و دیگری از طریق حس بینایی، انسان را به تفکر و اندیشه در سرگذشت پیشینیان فرا می‌خواند. تاریخ فقط حوادث وقوع یافته و عکسهای خشک و بی‌روح آنها را برای ما مجسم می‌سازد، در حالی که آثار باقیمانده از دورانهای قدیم، در نقاط مختلف کره زمین، اسناد زنده و گویایی است که اشکال و صور و نقوش دل و روح، تفکرات، قدرت و عظمت و یا حقارت و زبونی اقوام گذشته را به ما نشان می‌دهد. ویرانه‌های کاخهای ستمگران، بناهای شگفت‌انگیز اهرام مصر، برج بابل و کاخهای کسری، آثار تمدن قوم سبأ و هزاران آثار به‌جای مانده از اقوام گذشته در گوشه و کنار جهان، هر یک در عین خاموشی، هزاران زبان دارند و سخنها می‌گویند.

قرآن کریم در آیاتی گوناگون و گاه به صورت امر، انسان را به سیر در زمین دعوت می‌کند.

سَيِّرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ.^{۴۰}

در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید!

و در آیه‌ای دیگر در قالب استفهام انکاری مردم را به این امر فرا می‌خواند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا.^{۴۱}

آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؟

این فراخوانی، اهداف مقدسی را دنبال می‌کند که در آیات مختلف به آن اشاره شده است. اهدافی مانند بیداری قلوب،^{۴۲} درک عاقبت پیشینیانی که از نظر قدرت و قوت و خدمت و حشم بر انسانهای کنونی برتری داشتند،^{۴۳} درک عاقبت گنهکاران و دروغگویان،^{۴۴}

درک چگونگی خلقت و عظمت آن و دیدن شگفتیهای خلقت^{۴۵} و... که هر کدام از آن به تنهایی برای پنددهی و عبرت‌آموزی به انسان کافی است.

امیرالمؤمنین(ع) نیز مطالعه آثار گذشتگان را وسیله عبرت و مایه هشدار می‌داند:
أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُزْدَجِرٌ وَ فِي آبَائِكُمُ الْمَاضِينَ تَبَصِيرَةٌ وَ مُعْتَبِرَانِ
كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ؟^{۴۶}

آیا برای شما در آثار پیشینیان وسیله عبرتی نیست که شما را (از کردار بد) بازدارد؟ و آیا اگر اندیشه کنید در زندگی پدران خود، آگاهی و عبرت‌آموزی نیست؟

و در جای دیگر آن حضرت، از تأثیر و نفوذ این آثار بی‌زبان، در چشمان عبرت‌گیر و گوشهای شنوا سخن می‌گوید:

وَ لَئِنْ عَمِيَتْ آثَارُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ، لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ
وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ آذَانُ الْعُقُولِ وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ.^{۴۷}

و اگرچه آثارشان محو شده و اخبارشان منقطع گشته است، ولی چشمهای عبرت‌بین، آنها را می‌نگرد و گوش هوش، اخبارشان را می‌شنود و با غیرزبان خود با ما حرف می‌زنند.

به هر حال سیر در زمین و به تعبیر امروزی، جهانگردی و گردشگری، یکی از شیوه‌های عبرت‌آموزی است که مریبان می‌توانند از این طریق، تربیت‌آموزان خود را در موقعیت عبرت و تأثیرپذیری از آثار به جای مانده از پیشینیان قرار دهند. چرا که جهانگردی با هدف عبرت‌آموزی، قلب انسان را خاشع و دانا، چشم او را بینا و گوش وی را شنوا می‌گرداند و از خمودی و جمود رهایی می‌بخشد.

البته جهانگردی صورت دیگری هم دارد و آن گردشگری با هدف هوسرانی، بی‌بند و باری، سرگرمیهای ناسالم، انتقال فرهنگهای مبتذل و غیره است که به آن سیاحت گفته می‌شود و اسلام آن را نهی کرده است.^{۴۸} شاید حدیث «لَا سِيَاحَةَ (فِي الْإِسْلَامِ) ...»^{۴۹} اشاره به همین مطلب باشد. گردشگری با این هدف، قلب را می‌میراند و چشم و گوش را از درک حقایق باز می‌دارد.

ج. شگفتیهای خلقت منبعی دیگر

در قرآن منبع دیگری از عبرت‌آموزی وجود دارد که می‌توان از آن با عنوان شگفتیهای خلقت نام برد، مانند نزول باران، چهارپایان، میوه‌ها،^{۵۰} دگرگونی شب و روز^{۵۱}. قرآن همه

اینها را آیات الهی و مایه عبرت دانسته است. عبرت بودن این آیات از آن جهت است که چگونگی خلقت آنها و بهره‌مندی فراوان انسان از آنها، موجب شگفتی او می‌شود و وی را به تفکر و اندیشه درباره خالق قدرتمند آنها وادار می‌کند. براستی، این قادر مطلق کیست که با نزول باران، زمینهای مرده و درختان پژمرده را دوباره زنده و شاداب می‌گرداند و خلقت چهارپایان و میوه‌ها را مایه حیات انسانها قرار می‌دهد و نوشیدنی گوارا و زندگی‌بخش برای انسان، به نام شیر، از لابلای خون و غذای هضم شده دورن معده^{۵۲} بیرون می‌آورد. آیا خلقت شب و روز و نقش حیاتی آن در تعدیل درجه حرارت هوا و بارور شدن گیاهان و حیات همه موجودات مایه شگفتی نیست؟ تفکر در همه این عجایب، انسان را به عظمت و قدرت خالق آن رهنمون می‌کند و به گُرنش و خضوع در برابر او وامی‌دارد. وظیفه مربی، توصیف شگفتیهای خلقت، و آشنا ساختن تربیت‌آموزان با آیات الهی است که خود انگیزه آنان را در جهت تفکر و تدبر در آیات الهی بیشتر می‌کند.

د. تجربه‌های اولیه زندگی، عبرتی دیگر

انسان سرمایه عظیمی به نام عمر دارد که منبع ارزشمند دیگری برای تنبیه و عبرت‌آموزی اوست. تأمل انسان در آنچه که تاکنون بر وی رفته است و حوادث تلخ و شیرینی که پشت سر گذاشته است می‌تواند برای او راهنمای خوبی جهت پیمودن راه درست زندگی باشد. عقل، حکم می‌کند که از تجارب گذشته پند گیریم^{۵۳} و یک تجربه را تکرار نکنیم، چرا که گفته‌اند: آزموده را آزمودن خطاست، و مؤمن از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود.

وظیفه مربی در این باب، تذکر و یادآوری حوادث گذشته و بیان پیروزی‌ها و شکست‌ها و ناکامیها و تبیین علت آنهاست. امیرالمومنین(ع)، آنجا که علت هلاک ملتها را بیان می‌کند، به همین نکته اشاره کرده است:

وَ فِي دُونِ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ عَنَبٍ وَ مَا اسْتَدْبَرْتُمْ مِنْ خَطْبٍ مُعْتَبِرٍ وَ مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيْبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيْعٍ وَلَا كُلُّ نَاطِرٍ بِبَصِيْرٍ.^{۵۴}

و در سختیهایی که با آنها روبه‌رو هستید و مشکلاتی که پشت سر گذاشتید، درسهای عبرت فراوان وجود دارد، اما افسوس که هر صاحب دلی، اندیشمند و هر صاحب گوش، شنوا و هر صاحب چشمی، اهل بصیرت نیست.

به هر حال آنچه گذشت مصادیق بارزی از منابع عبرت‌آموزی بود که هر یک، اتخاذ روشی را نیز در پی داشت. روشهای دیگری مانند بیان خاطرات عبرت‌آموز، سر زدن به مقابر و مزارها، عیادت بیماران خصوصاً بیماران صعب‌العلاج، سر زدن به خانه سالمندان و مشاهده انسانهای از کار افتاده‌ای که روزی بانشاط و قدرت زائد الوصفی دنیا را تسخیر کرده بودند، و تفکر در صدها حادثه کوچک و بزرگ و تلخ و شیرینی که روزانه در اطراف انسان رخ می‌دهد، همه می‌تواند انسان را در عبرت‌آموزی و پندپذیری یاری دهد.

آسیب‌شناسی روشی

به کارگیری هر روشی ممکن است با مشکلاتی مواجه شود و در نتیجه آسیبهایی را نیز به دنبال داشته باشد. این مشکلات ممکن است به دلیل وجود محدودیتهایی در ناحیه خود روش، مربی، فراگیرنده و یا هر سه مورد باشد. در اینجا در خود روش مشکل خاصی به نظر نمی‌رسد، زیرا این روش عمدتاً با بیان تاریخ و دیدن آثار بجای مانده از گذشتگان و سیر در آفاق و انفس سر و کار دارد که برای انسانها جاذبه دارد.

در ناحیه مربی، همان مشکلی که در بسیاری از روشهای دیگر مشاهده می‌شود، در این روش هم وجود دارد و آن دوگانگی در قول و فعل مربی است. خود به آنچه می‌گوید عمل نمی‌کند و به فرموده امیرالمؤمنین (ع):

يَصِفُ الْعِبْرَةَ وَ لَا يَعْتَبِرُ وَ يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَتَّعِظُ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدَلٌّ وَ مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ ٥٥

عبرت آموختن را توصیف می‌کند ولی خود عبرت نمی‌گیرد؛ موعظه بسیار می‌کند اما خود موعظه نمی‌پذیرد؛ سخن بسیار می‌گوید اما عمل کم می‌کند.

آری برخی از مربیان در توصیف عبرتها مهارت خاصی دارند، اما خود بهره‌ای از آن نمی‌برند، در موعظه ید طولایی دارند، ولی خود پندپذیر نیستند و در گفتار از همه پیشی می‌گیرند، ولی در عمل از گروه بازمی‌مانند. اما اگر مربی از هر جهت صلاحیت تربیت کردن را داشته باشد و بر امر عبرت‌آموزی و تکنیکهای آن واقف باشد، مشکلی از این ناحیه پیش نمی‌آید.

اما در ناحیه تربیت‌آموزان، عمدتاً دو مشکل قابل تصور است، یکی غفلت فراگیرنده و محروم بودن او از داشتن قلبی خاضع و خاشع در برابر آیات الهی است که هرچه این

غفلت و سنگدلی بیشتر باشد، دایره تأثیر شیوه‌های عبرت‌آموزی محدودتر خواهد بود. حل این مشکل چندان آسان نیست و به زمان و سعی نیازمند است. دوم ضعف روحی و عدم آمادگی روانی تربیت‌آموز است که اگر او ظرفیت و آمادگی لازم را نداشته باشد، ممکن است ذکر یک رویداد تاریخی و یا دیدن آثار مخروبه پیشینیان و یا یک صحنه عبرت‌آموز مثل تصادف و ... تأثیر منفی در وی داشته باشد و او را دچار وحشت، بیماری و بیزاری از زندگی کند. حل این مشکل، داشتن یک مربی آگاه و ماهری است که به همه جوانب تربیت آشنا باشد.

نتیجه

از مباحث گذشته می‌توان نتیجه گرفت که عبرت، حالتی است که در اثر اموری خاص برای انسان پدید می‌آید. طی این حالت انسان از امری محسوس و ظاهری به معرفتی باطنی و غیرمحسوس دست می‌یابد. پیامد این معرفت تغییری است که در سلوک و رفتار انسان به وجود می‌آید. نقش عمده را در ایجاد چنین حالتی خود فرد به عهده دارد و از این لحاظ عبرت یک روش خودتربیتی محسوب می‌شود. در عین حال، ممکن است دیگران نیز زمینه ایجاد چنین حالتی را در فرد فراهم کنند که در این صورت به نظر نگارنده یک روش دیگر تربیتی قلمداد می‌شود. عمده‌ترین منبع عبرت‌آموزی، دنیا و تاریخ انسان است، و عمده‌ترین روش آن آشنایی با دنیا و سنتهای حاکم بر زندگی بشر در طول تاریخ است. به فرموده امیرالمؤمنین (ع):

اگر انسان دنیا را از روی شهرهای ویران شده و خانه‌های درهم فروریخته بشناسد، خواهد دید که دنیا یادآوری کننده‌ای دلسوز و واعظی گویاست و همچون دوستی مهربان است که در رسیدن اندوهی به انسان بخل می‌ورزد. ۵۶

پی‌نوشت‌ها:

۱. قرآن کریم، سوره حشر، آیه ۲.
۲. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.
۳. خوانساری، جمال‌الدین محمد، شرح غررالحکم ودررالحکم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۸۴، شماره ۴۴۹۳.
۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران: مکتبه المرتضویه، ماده «عبر»، ص ۳۲۰.
۵. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، جلد ۹، ص ۱۸، ماده «عبر».
۶. راغب اصفهانی، مفردات، واژه «عبر»، ص ۳۲۰.
۷. نهج البلاغه صبحی صالح، نامه ۳۱.
۸. شرح غررالحکم ودررالحکم، ج ۳، ص ۳۱۶، کلام ۴۵۷۴.
۹. عبرت‌آموزی روش رمزها و آیه‌هاست و درکشف رموز، عنصر تفکر و اندیشه ضروری است. چرا که به فرموده علی(ع) «مَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ» (نهج البلاغه) نامه ۳۱. قرآن مجید در آیات فراوانی، خصوصیات کسانی را که می‌توانند از این روش بهره‌مند شوند، ذکر کرده است. این کتاب الهی، معمولاً پس از ذکر یک مثل، داستان، جریان تاریخی و یا ذکر عجائب خلقت، در قالب «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ...» یا «...لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ...» به خصوصیات این افراد می‌پردازد، خصوصیات مانده اهل تعقل و تفکر بودن، اهل ذکر بودن، چشم‌بینا و گوش‌شنوا داشتن، اهل بصیرت بودن و غیره که همگی می‌توانند فرد را درکشف رمزها و درک عبرت‌ها یاری دهند.
۱۰. باقری، خسرو، نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، تهران: دفتر امور کمک آموزشی و کتابخانه‌های وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۶۸، ص ۱۵۴.
۱۱. برای تبیین ویژگیهای رشد در دوره‌های مختلف از نظریه رشدشناختی پیاژه استفاده شده است. ر. ک. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، روانشناسی رشد با نگرش به منابع اسلامی (۲)، تهران: سازمان سمت، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۵۷۷-۶۲۵.
۱۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۸.
۱۳. همان، خطبه ۱۰۳.
۱۴. همان، خطبه ۱۵۳.
۱۵. شرح غررالحکم ودررالحکم، ج ۳، ص ۷۵، کلام ۳۸۶۳.

۱۶. نهج البلاغه: نامه ۳۱.
۱۷. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۲۹۱، کلام ۱۱۲۱.
۱۸. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۲۲۱، کلام ۷۸۹.
۱۹. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.
۲۰. شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۲۱۷، کلام ۸۰۵۶.
۲۱. نهج البلاغه، نامه ۴۹.
۲۲. همان، نامه ۶۹.
۲۳. همان، خطبه ۲۰.
۲۴. همان، حکمت ۲۹۷.
۲۵. همان، خطبه ۴۵.
۲۶. همان، خطبه ۱۱۴.
۲۷. همان، خطبه ۱۹۱.
۲۸. همان، خطبه ۱۹۶.
۲۹. همان، خطبه ۲۲۶.
۳۰. همان، حکمت ۱۱۹.
۳۱. همان، نامه ۳۱.
۳۲. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیرنمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، ج ۱۰، ص ۱۰۰.
۳۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲.
۳۵. همان، خطبه ۱۶۱.
۳۶. همان، خطبه ۱۹۲.
۳۷. همان، خطبه ۱۹۲.
۳۸. همان، خطبه ۱۹۲.
۳۹. النحلاوی، عبدالرحمن، اصول التریبۃ الاسلامیة وأسالیبها، بیروت: دارالفکر المعاصر، ۱۴۰۳ ق، ص ۲۷۴.
۴۰. سوره نمل، آیه ۶۹.
۴۱. سوره حج، آیه ۴۶.
۴۲. همان.
۴۳. سوره یوسف، آیه ۱۰۹، روم، آیه ۹ و ۴۲، فاطر، آیه ۴۴، غافر، آیه ۲۱ و ۷۲ و محمد، آیه ۱۰.

۴۴. سورة انعام، آیه ۱۱ و سورة نمل، آیه ۶۹.

۴۵. سورة عنكبوت، آیه ۲۰.

۴۶. نهج البلاغه، خطبه ۹۹.

۴۷. همان، خطبه ۲۲۱.

۴۸. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۴۵۹.

۴۹. البته عبارت «فی الاسلام» در متن حدیث نیست، و آن راصاحب کتاب نه‌ایه‌الادب، به هنگام

تبیین لغت «سیاحه»، به آن اضافه کرده است. متن حدیث چنین است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

أَعْطَى مُحَمَّدًا (ص) شَرَايِعَ نُوحٍ وَابْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى: التَّوْحِيدَ، وَالْإِخْلَاصَ وَخَلَعَ الْأُنْدَادَ،

وَالْفِطْرَةَ، وَالْحَنْفِيَّةَ السَّمْحَةَ، لِأَرْهَبَانِيَّةٍ وَلَا سِيَّاحَةَ...» بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۰.

۵۰. سورة نحل، آیه ۶۵ - ۶۷ و سورة مؤمنون، آیه ۲۱.

۵۱. سورة نور، آیه ۴۴.

۵۲. سورة نحل، آیه ۶۵-۶۷.

۵۳. «أَنَا الْعَاقِلُ مَنْ وَعَظَّتْهُ التَّجَارُزُبُ؛ عَاقِلٌ كَسَى اسْتِ كَهْ از تَجْرِبَه‌هَآ پِنْدْ گِيرْد»، شرح غررالحکم و

دررالکلم، ج ۳، ص ۷۵، کلام ۳۸۶۳.

۵۴. نهج البلاغه، خطبه ۸۸

۵۵. همان، حکمت ۱۵۰.

۵۶. همان، خطبه ۲۲۳.